

باورهای نجومی در شعر نظامی

فاطمه الهامی*

مقدمه

یکی از شاخه‌های مهم دانش عوام، نجوم و هواشناسی عامیانه است که از روزگاران گذشته دارای اهمیت بوده است. از دیرباز، مسافران و گم‌شدگان، در شب به وسیله ستارگان راه را پیدا می‌کردند. آنان معمولاً موقعیت جغرافیایی خود را از موقعیت ماه و ستارگان در آسمان درمی‌یافتند. به این مسئله در قرآن مجید نیز اشاره شده است.^۱ حافظ نیز در همین ارتباط می‌گوید (حافظ، ۱۳۷۱: ۶۴):

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود

از گوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت

علاوه بر این، مردم از گذشته‌های دور، مسائل و مشکلاتی را که با منطق و استدلال و عقل قادر به حل آن نبوده‌اند یا از قدرت و توان خود خارج می‌دیدند، مثل سرنوشت محتوم خود، به چیزهای دور و غیر قابل دسترس و ماوراءالطبیعه نسبت می‌دادند و سعی می‌کردند در افق‌های والاتر از زندگی روزمره سیر و عروج کنند. در نظر انسان‌ها همواره آسمان و کُرَات و ستارگان غیر قابل دسترس که از دور به انسان‌ها چشمک می‌زدند و نظاره‌گر آنها بودند، از قدرتی ماورائی و الهی برخوردار بوده‌اند و در سرنوشت آنان تأثیرات نیک و فَرخ و گاهی بد و نافرَخ داشته‌اند. از نگاه دیگر، تماشای آسمان در شب، یکی از سرگرمی‌های مردم بود که با تاریکی هوا و فارغ شدن از کار طاقت‌فرسای روزانه بدان می‌پرداختند. آن هنگام که برای استراحت به رختخواب خود پناه می‌بردند و طاق‌باز زیر آسمان

چکیده

این مقاله به بررسی اعتقادات و باورهای عامیانه نجومی در سه اثر خسرو و شیرین، لیلی و مجنون و هفت‌پیکر نظامی پرداخته است. با وجود اینکه نظامی از شاعران بلامنزاع ادب فارسی در به‌کارگیری انواع صور خیال، بخصوص استعاره و تشبیه، می‌باشد، ولیکن به جهت همسو شدن با مخاطبینش، از کاربرد اعتقادات و باورهای نجومی رایج روزگارش در شعر خود نهایت بهره را برده است؛ اعتقاداتی که پاره‌ای از آنها هنوز پس از قرن‌ها همچنان بر سر زبان‌هاست؛ به طوری که مخاطب امروز نیز به راحتی با او ارتباط برقرار می‌کند. با بررسی این جنبه از اشعار او می‌توان دریافت که او شاعر صرف نبوده است؛ بلکه بر انواع دانش‌ها، از جمله علم نجوم و باورهای مربوط به آن، کاملاً واقف بوده و از آن به عنوان ابزار آفرینش کلام ادبی بهره برده است.

موارد منتخب از این سه اثر بسیار فراوان بوده، که در اینجا تنها به نمونه‌هایی اکتفا شده است. طی بررسی آماری، باورهای نجومی بر اساس کل ابیات هریک از مثنوی‌ها به ترتیب در هفت‌پیکر ۲۷٪، خسرو و شیرین ۳۵٪ و لیلی و مجنون ۲۸٪ بوده است. **واژه‌های کلیدی:** ادبیات ایران، باورهای عامیانه، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت‌پیکر، نجوم، نظامی.

پرستاره به استراحت می‌پرداختند، نظاره‌گر آسمان با تمام زیبایی آن بوده، از ماه و ستارگان سخن می‌گفتند؛ زیرا آسمان تفرجگاه مردم، بخصوص مردم روستایی و کویرنشین بوده است. همین توجه به آسمان و ستارگان، باورها و اعتقاداتی را در اذهان مردم شکل داد؛ بخصوص «روستاییان و مردم قدیمی در طی قرون متمادی، از طریق مشاهده و تجارب شخصی، تغییرات جوئی، وقوع باد، زلزله، خسوف و کسوف، طوفان و... را پیش‌بینی کرده و برای هریک حکمی صادر نموده‌اند و از این راه مجموعه‌ای از قوانین و احکام به وجود آمده است که مانند سایر اجزاء فرهنگ عامه، سینه به سینه و از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و امروز به دست ما رسیده است. در اینکه عقاید و احکام مربوط به این دانش در چه زمان و توسط چه کسانی وضع شده، مانند سرچشمه اصلی و ابتدایی بسیاری از عقاید فولکلوریک، بر ما مجهول است؛ ولی آنچه اهمیت دارد، این است که عقاید به هر صورت و مربوط به هر عصر و زمانی که باشد، نتیجه چندین قرن مشاهده و تجربه است و به هر حال، جزء دانش عوام و فرهنگ عامه است و یک نوع سرمایه ملی محسوب می‌شود. از لحاظ مردم‌شناسی نیز شایان توجه و اهمیت فراوان می‌باشد؛ زیرا از عقل و حکمت عامیانه و ذوق و دقت توده مردم مایه گرفته است» (شکورزاده، ۱۳۶۲: ۱۷۴).

آنچه حاصل این گفتار است، باورها و عقاید عامه درباره احکام نجوم است که قرن‌ها پیش ریشه در این آب و خاک داشته است و نظامی با استفاده از آنها، علاوه بر تصویرآفرینی، که هنر شاعرانه اوست، معتقدات روزگارش را در آثار خود مکتوب و ابدی ساخته است.

نظامی و باورهای نجومی

با وجود اینکه زبان نظامی زبانی است پرمايه، خوش‌آهنگ و سرشار از تصویرهای خیال‌انگیز تشبیه و استعاره و گه‌گاه استعاره‌های دور از ذهن که در پاره‌ای موارد، کلام او را دچار ابهام و پیچیدگی می‌کند، اما به دلیل برخورداری از کلام و اصطلاحات مربوط به باورهای نجومی «که به طور طبیعی در انثای کلام او انعکاس یافته، درک و فهم شعر او آسان‌تر شده؛ گویی شاعر خود را ملزم کرده تا پیوند خود را با مخاطب، که گاه با استفاده از عناصر خیال‌انگیز، ناستوار می‌شود، گرم، استوار و مبتنی بر تفاهم نگه دارد و بدین وسیله، خواننده عامی را با خود هم نوا و همدل می‌سازد» (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۲۲۴).

نظامی مثل مردم روزگار خود معتقد بود که آبابی علوی پدران خلقتند و با امهات اربعه که مادران آفرینشند، مؤثر در خلقت موالید ثلاثه

و جهان فرودین بوده‌اند؛ زمین مرکز افلاک بوده و بر شاخ گاو است که بر پشت ماهی قرار گرفته و آسمان به دور آن می‌چرخیده؛ اختران و ستارگان در سرنوشت انسان‌ها بی‌تأثیر نبوده‌اند؛ به اعتقاد او، مروارید دریا منسوب به ماه است؛ اما ماه جامه قصب و توری را تپاه می‌کند و جن‌زده را آشفته می‌گرداند و هنگام خسوف به کام اژدهای موهوم فلکی فرو می‌رود و تا مردم روی بام‌ها بر طشت نکوبند، ماه از چنگ اژدها رها نمی‌شود. بر اثر تابش خورشید است که سنگ‌ها به لعل و عقیق و یاقوت بدل می‌شوند.

به نظر نظامی، مطابق با عقاید عامه روزگارش، هریک از روزهای هفته به ستاره‌ای منسوب است: شنبه به کیوان و رنگ سیاه، یکشنبه به خورشید و رنگ زرد، دوشنبه به ماه و رنگ سبز، سه‌شنبه به بهرام و رنگ سرخ، چهارشنبه به عطارد و رنگ فیروزه‌ای، پنجشنبه به مشتری و رنگ صندل، جمعه به زهره و رنگ سفید. همین باور و اعتقاد، زمینه‌ساز داستان‌های او در منظومه زیبای هفت‌پیکر گردید. پرداختن به این عناصر و باورهای عامیانه با زبانی بی‌پیرایه چندان جذاب نخواهد بود؛ لذا نظامی که استاد صورت‌های خیال‌انگیز شاعرانه می‌باشد، از باورهای نجومی در شعرش به عنوان ابزار زیبایی‌آفرینی فراوان بهره برده است؛ به گونه‌ای که زیبایی شعر او، از دو سو مخاطب را تحت تأثیر قرار می‌دهد: یکی از جنبه تداعی باورها و اعتقاداتی که مخاطب با آن خو گرفته است و زندگی می‌کند و دیگر، کاربرد آنها در تصویرآفرینی. نمونه تلفیق این دو ویژگی را در ابیات زیر درمی‌یابیم:

خبر داری که سیاحان افلاک

چرا گردند گرد مرکز خاک؟ (خ/ ۱۴/۵)

علاوه بر اینکه به گردش آسمان به دور زمین به عنوان یک باور عامیانه اشاره دارد، افلاک را به سیاحان تشبیه کرده است.

ز عکس روی آن خورشید رخشان

ز لعل آن سنگ‌ها شد چون بدخشان (خ/ ۱۲/۲۴۹)

شاعر با استفاده از دو تصویر تشبیه و استعاره، علاوه بر خیال‌انگیزی، به این باور که بر اثر تابش خورشید سنگ‌ها به لعل و یاقوت بدل می‌شوند، اشاره دارد.

ادیم رخ به خون دیده می‌شست

سهیل خویش را در دیده می‌جست (خ/ ۱۲/۲۲۵)

عناصر تشبیه، استعاره و کنایه در کنار این باور عامیانه که بر اثر تابش ستاره سهیل چرم یا کیمخت رنگ می‌یابد، توأمأ در عمق جان مخاطب اثر می‌گذارد.

چو زد ز آرایش خورشید راهی

در آرایش بُدی خورشید ماهی (خ/۱۹۲/۳)

با توجه به اینکه «آرایش خورشید» یکی از سی لحن باربد است و مصراع دوم، یعنی خورشید یک ماه در آرایش بود، تصویرسازی شاعر از این باور که خورشید زن است، با جناس تام و تشخیص به خوبی پیوند خورده است.

بر کردن آن عمل رضا داد

مه را به دهان اژدها داد (ل/۱۳۹/۳)

مه استعاره از لیلی و اژدها استعاره از ابن‌سلام است. شاعر با این تصویر استعاری، یکی از اعتقادات عامه را که ماه هنگام خسوف به کام اژدهای موهوم فلکی فرو می‌رود، در ذهن مخاطب تداعی می‌کند.

گاهی این اعتقادات در کلامش چنان عادی و ملموس قرار گرفته است که از آن به عنوان ابزار تشبیه برای تبیین موضوع استفاده می‌کند:

لیلی چو قمر به روشنی چست

مجنون چو قصب برابرش سست (ل/۶۹/۲)

و نمونه‌های بی‌شمار دیگری که نشان از توانایی و هنرمندی بیان و زبان شاعر و طرز تلفیق آن با اعتقادات عامه در خصوص احکام نجوم دارد. در این مقاله نمونه‌هایی از باورهای نجومی و اعتقادات مربوط به اختران و ستارگان از سه مثنوی خسرو و شیرین، لیلی و مجنون و هفت‌پیکر آورده شده است. در ارجاع به مثنوی‌ها، صفحات و ابیات آنها به این ترتیب عمل شده است: حرف سمت راست هر ارجاع، نشان‌دهنده هریک از مثنوی‌هاست و عددها به ترتیب شماره صفحه و شماره بیت است؛ برای مثال (ل/۴۹/۵) یعنی مثنوی لیلی و مجنون، صفحه ۴۹، بیت ۵.

آسمان و فلک

الف. آبای چرخ یا آبای علوی

پدران آسمان، ستارگان هفتگانه (ماه، عطارد، زهره، خورشید، مریخ، مشتری و زحل) را پدران خلقت (=آبای علوی) و مؤثر در آفرینش و سرنوشت مخلوقات می‌دانسته‌اند و عناصر چهارگانه (خاک، آب، باد و آتش) را مادران آفرینش (امّهات اربعه) می‌گفتند و از فعل پدران فلکی و انفعال مادران جهان فرودین، «موالید ثلاثه» یا زادگان سه‌گانه، یعنی جماد و نبات و حیوان، به وجود آمده است (یاحقی، ۱۳۷۵: ۲۷). یقیناً به واسطه اعتقاد عامه به مرد بودن آسمان و زن بودن زمین، این باور شکل گرفته است.

این چو آبای چرخ باد به جود

وان شده ختم امّهات وجود (هف/۲۸/۹)

نظامی اطلاعات و آگاهی وسیعی از دانش نجومی داشته و از آن به عنوان ابزاری در آفرینش کلام ادبی و صورت‌های خیال‌انگیز شاعرانه بهره برده است. با تأمل بر تک تک ابیات، می‌توان دریافت که شاعر دو هدف از ارائه دانش نجومی خود دنبال کرده است: اول، هم‌دلی و هم‌زبانی با مردمی که این دانش بین آنان رایج و ملموس بوده است؛ دیگر ابزاری برای زیباآفرینی

ب. آسمان و فلک و گردش آن به دور زمین

به اعتقاد گذشتگان، زمین مرکز افلاک بوده و آسمان به دور آن می‌چرخیده است؛ در وجه تسمیه آسمان آمده است: «پارسیان او را نام آسمان کردند، یعنی آس (= آسیا) از جهت حرکت» (یاحقی، ۱۳۷۵: ۴۶، به نقل از التفهیم)

ازین گردنده‌گنبدهای پُر نور

بجز گردش چه شاید دیدن از دور؟ (خ/۱۶/۱)

خبر داری که سیاحان افلاک

چرا گردند گرد مرکز خاک؟ (خ/۵/۱۴)

ج. نُه آسمان و نُه فلک

قدما معتقد بودند که بالای هفت فلک، فلکی قرار دارد که به فلک‌الثوابت موسوم است و محیط بر همه افلاک، فلک دیگری است که به نام‌های اطلس و فلک‌الافلاک نامیده شده و آن را عرش‌العلی نیز خوانند. اشاره به نُه فلک از این اعتقاد نشئت گرفته است (همان).

به فتح هفت کشور سر برآرد

سر نُه چرخ را در چنبر آرد (خ/۱۶/۵)

فلکی پای گرد کرده به ناز

نُه فلک را به گرد او پرواز (هف/۶۰/۶)

نظامی با توجه به این اعتقاد، ترکیبات استعاری بسیاری پدید آورده است: چرخ نُه قبضه (هف/۲۶/۴)، دار نه سر و مار نه سر (خ/۲۶۱/۸)، نه پرده (خ/۳۳۹/۱۰ و ۱۲/۴۰۵)، نه پشت (ل/۳۱/۷)، نه ترنج نارسیده (خ/۲۶۱/۵)، نه حلقه (خ/۲۰/۱)، نه سپر (خ/۲۵۳/۱۱)، نه گردون (خ/۴۵۹/۴)، نه مطبخ (خ/۴۴۴/۶)، نه مه‌د (ل/۳۸/۱۵).

د. هفت آسمان و هفت فلک

عدد هفت از دیرباز مورد توجه خاص اقوام و ملل بوده است. قدیم‌ترین قومی که به عدد هفت توجه کرده، قوم سومر است؛ زیرا آنان برای اولین بار متوجه سیارات شدند و آنها را به صورت ارباب انواع پرستیدند. هندیان و ایرانیان نیز اهمیتی مخصوص برای عدد هفت قائل بودند (متین‌دوست، ۱۳۷۲: ۱۴۰). البته «بنا بر معتقدات بسیار قدیم ایرانی و زرتشتی، آسمان دارای چهار طبقه بوده است: پایگاه ستارگان، پایگاه ماه، پایگاه خورشید و بالاخره پایگاه روشنی بی‌پایان (= بهشت). از دوره ساسانیان است که مسئله هفت طبقه بودن آسمان مطرح می‌شود... طبقات آسمان را بعد از دوره ساسانی نیز عموماً هفت تا می‌پنداشته‌اند که هر طبقه به یکی از سیارات هفتگانه تعلق داشته است (یاحقی ۱۳۷۵: ۴۶).

ای هفت فلک فکنده تو

ای هرکه به جز تو بنده تو (ل/۱۵/۱۷۹)

بر هفت فلک دو حلقه بستند

نظاره توست هرچه هستند (ل/۱۰/۱۲)

نظامی هفت آسمان را نیز مانند نه آسمان به صورت ترکیب‌های استعاری بدیع آورده است:

شاخ هفت‌بیخ (هف/۱۲/۴۵)، هفت‌اورنگ (خ/۷/۲۱)، هفت بام

(ل/۳/۱۳)، هفت بزم (ل/۱۵/۳۸)، هفت بیخ (هف/۱۰/۹)، هفت

بیرون (هف/۲/۴)، هفت پرگار (ل/۷/۳۹ و ۴/۹۲)، هفت پرند

(ل/۴/۱۹)، هفت چرخ (ل/۳/۳۱) و (هف/۶/۶ و ۵/۳۶۲)، هفت حصار

(ل/۳/۱۷) و (هف/۳/۶۵)، هفت خرگاه (ل/۸/۱۰)، هفت خزینه

(ل/۴/۱۲)، هفت خلیفه (ل/۴/۹۲)، هفت خوان (هف/۱۵/۳۰)،

هفت رواق (ل/۱۴/۱۷)، هفت سقف (ل/۸/۱۱)، هفت عروس

(ل/۷/۲)، هفت فرس (ل/۱۱/۱۰)، هفت فرش (ل/۱۱/۱۴)، هفت

قواره (ل/۷/۳۱)، هفت گره (ل/۱۵/۳)، هفت گنبد (هف/۶/۳۴۹)،

هفت موج (ل/۱/۲۳)، هفت مهد (ل/۱۱/۱۸۷).

اعتقاد به تأثیر فلک و چرخ در سرنوشت انسان و بازی چرخ:

دور چون درنیشست روزی چند

بازی نو نمود چرخ بلند (هف/۶/۱۸۱)

فلک در طالعم شیری نموده‌ست

ولیکن شیر پشمینم چه سود است؟ (خ/۱۱/۳۸)

اعتقاد به اینکه آسمان سنج و ستاره‌شناس تأثیر سوء فلک

را از بین می‌برد:

کآسمان سنجم و ستاره‌شناس

آگه از کار اختران به قیاس

نسبتی گیرم از سپهر بلند

که نیارد به روی شاه گزند

تا بود بر نشاطخانه خاک

زاختران فلک ندارد باک (هف/۷/۱۴۲-۴)

آفتاب

الف. آفتاب و پدید آمدن لعل:

باور کهنی بوده است که خورشید سنگ را لعل و عقیق می‌گرداند و یاقوت نیز بر اثر تابش آفتاب به وجود می‌آید (مصفی، ۱۳۶۶: ۲۵۷):

چه عجب که آفتاب زرین لعل

کوه را سنگ داد و کان را لعل (هف/۸/۲۶)

ز عکس روی آن خورشید رخشان

ز لعل آن سنگ‌ها شد چون بدخشان (خ/۱۲/۲۴۹)

ب. خورشید به دور زمین می‌گردد:

به هر کشور که چون خورشید راندی

زمین را بدره بدره زر فشاندی (خ/۴/۲۵)

ج. خورشید زن است و ماه مرد:

کلمه «شمس» در عربی مؤنث سماعی است و این ناشی از تصوّرات اساطیری درباره آفتاب نزد ملل سامی است (همان: ۲۵۰) و نیز در اساطیر یونان، آفتاب الهه‌ای است با موهای افشان، سوار بر گردونه و چهار اسب سفید آن را در آسمان می‌کشند (همان: ۲۶۲). این اعتقاد میان ایرانیان نیز وجود دارد. ترانه عامیانه معروف «خورشید خانم آفتاب کن...» (هدایت: ۲۵۳۶: ۱۲۳) که هنوز بر سر زبان‌هاست، گویای این مطلب است:

چو زد ز آرایش خورشید راهی

در آرایش بُدی خورشید ماهی (خ/۳/۱۹۲)

ز ناشویی به هم خورشید و مه را

رحم بسته به زادن صبحگه را (خ/۷/۲۰۹)

مه و خورشید بچه‌ای زاده‌ست

زهره شیر عطاردش داده‌ست (هف/۵/۲۱۷)

مه و خورشید را دیدند نازان

قران کرده به برج عشقبازان (خ/۵/۱۱۷)

د. خورشید و طلوع و غروب آن در آب:

ملل سامی و از آن جمله، اعراب معتقد بودند که آفتاب به هنگام غروب، در چشمه‌ای گرم ناپدید می‌شود و از چشمه حیوان در ظلمات، که آن را چاه ظلمات و چاه مغرب هم می‌گفته‌اند، هر بامداد بیرون می‌آید.^۲

گر می آفتاب تافته‌شان

و آب چون آفتاب یافته‌شان^۳ (هف/۱۰/۳۰۰)

هـ. خورشید و یکشنبه

مطابق گفته اهل نجوم، هفت روز هفته هریک به ستاره‌ای منسوب است؛ یکشنبه به خورشید منسوب است:

روز یکشنبه آن چراغ جهان

زیر زر شد چو آفتاب نهان (هف/۲/۱۸۲)

اختران و ستارگان

طبق باور عامه، ستارگان و اختران در سرنوشت انسان‌ها تأثیر دارند، که گاهی این تأثیرات نیک و فرخ و گاهی بد و نافرّخ است:

ما نه این دانه را به خود کشتیم

آنچه اختر نمود، بنوشتیم (هف/۲/۷۹)

نیک‌خواهان من چه پندارند

کاختران سپهر بیکارند؟ (هف/۱۱/۱۲۹)

الف. اختر بد و نافرّخ:

از این نافرّخ اختر می‌هراسم

فساد طالعش را می‌شناسم (خ/۷/۴۱۲)

ب. اختر نیک و فرخ و سعد:

چیست نام تو؟ گفت نامم خیر

کاخترم داد از سعادت سیر (هف/۲/۲۸۶)

گفت کای چرخ بنده فرمات

واختر فرّخ آفرین خوانت (هف/۸/۲۳۵)

و نظامی گاهی این تأثیر را انکار می‌کند:

بد و نیک از ستاره چون آید؟

که خود از نیک و بد زبون آید (هف/۱۰/۴)

هفت اختر

شامل قمر، عطارد، زهره، شمس، مریخ، مشتری و زحل است که هرکدام در یک طبقه آسمان قرار دارد؛ هرکدام رنگی خاص داشته

و منسوب به هفت روز هفته بوده است:

به داناییش هفت‌اختر شکرخند

به مولاییش نه گردون کمر بند (خ/۴/۴۵۹)

برکشیده بر این صفت پیکر

هفت گنبد به طبع هفت اختر (هف/۱۴/۱۴۵)

برج‌های دوازده‌گانه فلک و منازل فلکی

برج به معنی قصر و حصار عالی و خانه، جمع آن بروج و ابراج است. «فلک‌البروج به اعتبار شش دایره‌ای که بر آن توهم کنند،

به دوازده قسم متساوی تقسیم شود و هر نصفی به شش، هر قسمی را از آن برجی خوانند به نام‌های حمل، ثور، جوزا، سرطان،

اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت» (مصفی،

۱۳۶۶: ۷۹):

آسمان با بروج او به درست

هفت‌خوان و دوازده‌رخ توست (هف/۱۵/۳۰)

از شکل بروج و از منازل

افتاده سپهر در زلازل (ل/۴/۱۷۴)

برجیس

در زبان عربی ستاره مشتری است؛ «اورمزد» و «زاوش» دو نام فارسی آن است و «ژئوس» نام یونانی آن، که به اعتقاد قدما، سعد

اکبر است (مصفی، ۱۳۶۶: ۸۲):

برجیس به مهر او نگین داشت

کاقبال در آستین داشت (ل/۱۰/۱۷۳)

داده هر کوبی شهادت خویش

همچو برجیس بر سعادت خویش (هف/۱۰/۵۷)

بنات‌النش

در باورهای بسیار کهن عامیانه، پروین نمودار جمعیت است. به خلاف دب اکبر و بنات‌النش که نشانه تفرقه و پریشانی است.

نگریستن به پروین موجب جمعیت خاطر و نظاره هفت‌اورنگ سبب تفرقه و پریشانی فکر و کم شدن قوای بدنی تصور می‌شده است

(همان: ۱۰۴):

بفرمود آن صنم تا آن بتی چند

بنات‌النش‌وار از هم پراکند (خ/۵/۶۷)

سواد شب که برد از دیده‌ها نور

بنات‌النش را کرده ز هم دور (خ/۲/۲۹۱)

بهرام

این ستاره در تصورات ایرانی و یونانی و روم، ایزدخدای جنگ بوده است (همان: ۷۲۹)؛ به همین مناسبت، ستاره بهرام در نحوست و

خونریزی معروف است:

در دهم ماه و در ششم بهرام

مجلس آراسته به تیغ و به جام (هف/۳/۹۹)

در شبی عنبرین بدین خامی

کرد بهرام جنگ بهرامی (هف/۱۰/۱۲۴)

روز سه‌شنبه به ستاره بهرام منسوب است و رنگ آن سرخ است:

از دگر روز هفته آن به بود

ناف هفته مگر سه‌شنبه بود (هف/۱۱/۲۱۴)

روز بهرام و رنگ بهرامی

شاه با هر دو کرده همنامی

سرخ در سرخ زیوری در ساخت
صبحگه سوی سرخ گنبد تاخت (هف/۲۱۵/۲و)

سبز پوشید چون خلیفه شام
سرخ پوشی گذاشت بر بهرام (هف/۱۰/۱۲)

پروین

یا ثریا، که دارای شش تا هفت ستاره است. پروین در باورهای
عامیانه نمودار جمعیت است (ر.ک: بنات النعش):

کنیزان و غلامان گرد خرگاه

ثریاوار گرد خرمن ماه (خ/۱۲۸/۷)

پروین و گردنبند:

ترکیبات تشبیهی «عقد ثریا» و «عقد پروین» یا «نظم ثریا» و
«خوشه پروین» برگرفته از همین باور عامیانه است که پروین
نمودار جمعیت است:

در بر آمود سرو سیمین را

بست بر ماه عقد پروین را (هف/۱۱۷/۱)

گاو فلکی چو گاو دریا

گوهر به گهر در از ثریا (ل/۱۷۴/۶)

دیگپایه

یا «نسر واقع» (عقاب نشسته)، چهارمین ستاره درخشان در آسمان که در
زبان عرب به آن هفته گویند. در فارسی به آن دیگپایه گویند (همان: ۳۳۰):

وان کوکب دیگپایه کردار

در دیگ فلک نشانه افزار (ل/۱۷۷/۱)

زحل

از بلندترین سیارات یا دورترین اختران بوده و واژه زحل خود به
همین معنی است؛ یعنی بسیار دورگریخته، از فعل «زحل و یزحل»،

یعنی «بگریخت و بگریزد» گرفته شده است (همان: ۳۳۷):

ز پرگار زحل تا مرکز خاک

فرو خواند آفرینش های افلاک (خ/۱۱۴۲/۱)

زحل را کوکب پیران و دهقانان و صحرائشینان و ... می دانند:

زحل گر نیستی هندوی این بام

بدین پیری درافتادی از این بام (خ/۹/۲۶)

تثلیث زحل و مشتری موجب سعادت است:

چون به تثلیث مشتری و زحل

شاه انجم ز حوت شد به حمل (هف/۱۲/۳۱۵)

زمین

الف. زمین و ارکان اربعه:

در مزدیسنا زمین مثل آسمان، مقدّس است؛ زیرا با سه عنصر دیگر

آب و آتش و هوا، عناصر اربعه را تشکیل می دهد (یاحقى، ۱۳۷۵:
۲۲۳) که از آن به «امّهات اربعه» تعبیر شده است:

از آن منسوج کو را دور داده است

به چار ارکان کمربندی فتاده است (خ/۱۳/۲۶)

فیض تو که چشمه حیات است

روزی ده اصل امّهات است (ل/۱۳/۳۶)

نظامی ترکیبات دیگری از چهار ارکان را در شعر خود به کار برده
است:

چهار بند (هف/۳/۴۲ و ۱/۳۵۷)، چهار بیخ (ل/۱۱/۲۳۵)، چهار

دست (ل/۷/۳۱)، چهار پا (ل/۳/۱۹)، چهار پیوند (خ/۱۱/۴۲۹)، چهار

خانه (خ/۴۴۴/۶)، چهار طبع (ل/۲/۱۶)، چهار عقاب (هف/۷/۱۱ و ۶/۶)،

چهار فرس (ل/۱۴/۲۰۵)، چهار گوهر (خ/۱۳/۴)، (ل/۴/۱۲۲) و (ل/

۶/۲۳)

ب. زمین بر شاخ گاو است:

از آنجایی که در افسانه های آریایی گاو مقدّس است و نماینده نیرو
و قدرت است، این اعتقاد قدیمی وجود دارد که زمین بر روی شاخ

گاو است و گاو بر پشت ماهی ای بزرگ و او در دریاها شناور است؛

هرگاه که گاو خسته شود، زمین را از روی یک شاخش به روی شاخ

دیگر می لغزند و همین کار موجب زمین لرزه می شود (همان: ۳۶۱)

و هدایت، ۲۵۳۶: ۱۲۶):

چو لشکر جمع شد بر پره کوه

زمین بر گاو می نالید از انبوه (خ/۱۰/۱۱۷)

عقاب خویش را در پویه می داد

ز فعلش گاو ماهی را خبر داد (خ/۹/۸۴)

ج. زمین مرکز افلاک است و هفت آسمان به گرد او می گردند:

به نام آنکه هستی نام ازو یافت

فلک جنبش، زمین آرام ازو یافت (خ/۱/۳)

خبر داری که سیاحان افلاک

چرا گردند گرد مرکز خاک؟ (خ/۱۴/۵)

د. ماهی زمین:

مراد ماهی ای است که بسیاری از مفسرین قرآن بر آنند که منظور
از «ن» (= نون)، که آغاز سوره قلم بدان سوگند یاد شده، آن

ماهی ای است که جهان بر پشت اوست و او در آب قرار دارد، زیر

آن ماهی گاوی است و زیر گاو صخره و زیر صخره ثری و زیر ثری

کس نداند که چیست. نام آن ماهی «لیوثا» و نام آن گاو «بیهموث»

است (یاحقى، ۱۳۷۵: ۳۸۶):

چو خواهم مرغم از روزن برآید

زمین بشکافد و ماهی برآید (خ/۱۵/۳)
ملک و مال و خزینة شاهی
همه دارم ز ماه تا ماهی (هف/۱۹۰/۴)

زهره

یا ناهید، ستاره‌ای در آسمان سوم. با توجه به باورهای کهن در خصوص این ستاره، منجمان آن را کوکب زنان و امردان و مختنان، اهل زینت و تجمل و لهو و شادی و طرب، عشق و ظرافت و سخریه و سوگند و دروغ نام نهاده‌اند (مصفی، ۱۳۶۶: ۳۴۶) و بدین مناسبت، زهره را «سعد اصغر» می‌خوانند:

بر زهره نظر گماشت اول
گفت ای به تو بخت را مَعول
ای زهره روشن شب‌افروز
ای طالع دولت از تو پیروز (ل/۱۷۸/۶و۷)

الف. از روزها جمعه و از رنگ‌ها سفید منسوب به زهره است:

روز آدینه کاین مقرنس بید
خانه را کرد از آفتاب سپید (هف/۲۹۲/۳)
زهره را از فروغ مهتابی
برقی بر کشید سیمایی (هف/۱۲/۸)
وانکه از زیب زهره یافت امید
بود رویش چو روی زهره سپید (هف/۱۴۵/۱۰)

ب. زهره، ارغنون فلک:

چو زهره ارغنونی را که سازم
بیندازم نخست، آنکه نوازم (خ/۳۱۰/۷)
خروش ارغنون و ناله چنگ
رسانیده به چرخ زهره آهنگ (خ/۴۵۲/۳)

ج. زهره و جام:

ای در کف تو کلید هر کام
در جرعة تو ریحیق هر جام (ل/۱۷۸/۹)
چون که بر شد به بام او بهرام
زهره برداشت بر نشاطش جام (هف/۶۴/۳)
زهره دهدش به جام یاری
مربخ کند سلیح‌داری (ل/۳۲/۱)

د. زهره و مطربه بودن او:

چنان بر ساختی الحان موزون
که زهره چرخ می‌زد گرد گردون (خ/۳۵۷/۱۲)
در آن آماج کو کردی کمان باز
ز طیل زهره کردی طیلک باز (خ/۴۱/۱۱)

ه. زهره و گوهر:

گوهر کان منسوب به زهره و مروارید منسوب به ماه است:
ازین سو زهره در گوهر گسستن
وز آن سو مه به مروارید بستن (خ/۱۳۱/۹)

و. قدما زهره را در خانه ثور باعث طالع خوب و دور شادی می‌دانستند:

داشت دور زمانه طالع ثور
صاحبش زهره، زهره صاحب دور
در چنان دور غم کجا باشد
که درو زهره کدخدا باشد؟ (هف/۱۰۷/۲و۱)
زهره در ثور و مشتری در قوس
خانه از هر دو گشته چون فردوس (هف/۹۹/۲)

سپهیل و ادیم

یکی از باورهای عامیانه درباره سپهیل این است که از تابش این کوکب چرم یا ادیم و کیمخت رنگ می‌یابد. بدین منظور، چرم را در زیر آسمان می‌گسترانیده‌اند تا رنگ بگیرد. نظامی در تصویرسازی که ویژگی خاص اوست، به این باور اشاره می‌کند:

ادیم رخ به خون دیده می شست
سپهیل خویش را در دیده می جست (خ/۲۲۵/۱۲)
چون سپهیل جمال بهرامی
از ادیم یمن ستد خامی (هف/۶۹/۱۳)

روی منذر از آن نشاط و نعیم
یافت آنچ از سپهیل یافت ادیم (هف/۶۸/۱)

شهاب و دیو رجیم

این باور در میان مردم است که برای منع ورود شیاطین در آسمان، شهب و یا شهاب‌ها به حرکت درمی‌آیند:
او را چه بری که آفتاب است
تو دیو رجیم و او شهاب است (ل/۱۰۹/۱۴)

عطارد

عطارد یا تیر، ستاره فلک دوم است که به معنی نافذ در امور است؛ در عالم احکام نجوم، خداوندگار روز چهارشنبه است که به موجب افسانه‌های یونانی، پیامبر سخنوری یا قاصد خدایان و حامی بازرگانان بوده است. دلالت‌هایی هم که کتب نجوم به عطارد نسبت داده‌اند، مبین همین ارتباط‌هاست. عطارد کوکب حکما، طیبیان، منجمان، شعرا، ازکیا، دیوانیان، کاتبان، نقاشان و

نجاران و اهل بازار، اخلاق و دین، علم و پاکی و ... است (یا حقی، ۱۳۷۵: ۵۱۲).

عطارد و قلم:

به اعتبار اینکه عطارد در باور مردم دبیر انجم و کاتب گردون بوده است.

بسا زن کو صد از پنجه نداند

عطارد را به زرق از ره براند (خ/۱۳/۱۹۶)

عطارد را قلم مسمار کردی

پرند زهره بر تن خار کردی (خ/۱۴/۱)

- از روزها، چهارشنبه و از رنگها، فیروزه‌ای به عطارد منسوب است:

چهارشنبه از شکوفه مهر

گشت پیروزه گون سواد سپهر (هف/۲۳۵/۱)

وآنکه بود از عطاردش روزی

بود پیروزه گون ز پیروزی (هف/۱۲۱/۱۴۵)

عیوق

از «عوق» به معنی بازدارنده. عیوق رقیب ثریاست و به زور از سایر ستاره‌ها بلندی را گرفته و آنان را از رفتن به بلندی و اوج بازداشته است:

تو نیز اندر هزیمت بوق می‌زن

ز چاهی خیمه بر عیوق می‌زن (خ/۲/۱۴۷)

عیوق به دست زورمندی

برده ز هم‌افسران بلندی (ل/۹/۱۷۶)

کاسه یتیمان

صورت فلکی اکلیل شمالی که در میان عوام به «کاسه درویشان» و «سفره یتیمان» معروف است (دستگردی، ۱۳۷۲: ۶۰۹):

انگیخته غفره چون کریمان

سه قرصه به کاسه یتیمان (ه/۴/۱۷۵/۵)

کیوان

یا زحل، که به اعتقاد منجمان، نحس اکبر است. از روزهای هفته، شنبه و از رنگها سیاه به کیوان منسوب است:

روز شنبه ز دیر شماسی

خیمه زد در سواد عباسی (هف/۱۴/۱۴۶)

تاج کیوان چو بوسه زد قدمش

در سواد عبیر شد علمش (هف/۱۲/۱۲)

کیوان علم سیاه بر دوش

در بندگی تو حلقه بر گوش (ل/۶/۱۳)

گنبدی کو ز قسم کیوان بود

در سیاهی چو مشک پنهان بود (هف/۷/۱۴۵)

ماه

از روزها، دوشنبه و از رنگها سبز به ماه منسوب است:

چون که روز دوشنبه آمد شاه

چتر سرسبز برکشید به ماه (هف/۷/۱۹۷)

ماه را در خط حمایل خویش

داد سرسبزی از شمایل خویش (هف/۶/۱۲)

وآنکه مه کرده سوی برجش راه

داشت سرسبزی‌ای ز طلعت شاه (هف/۱۳/۱۴۵)

ماه مرد است و خورشید زن:

طبق نظر عامه، خورشید و ماه زن و مردند و دلدادۀ یکدیگر (ر.ک. به خورشید):

ماه نو و دیوانه:

او را سوی ما کجا طواف است؟

دیوانه و ماه نو گزاف است (ل/۱۶/۱۰۵)

بگفتا گر نیابی سوی او راه

بگفت از دور شاید دید در ماه

بگفتا دوری از مه نیست درخور

بگفت آشفته از مه دور بهتر (خ/۹/۱۰/۲۳۴)

چراغ از نور من پروانه گردد

مه نو بیند دیوانه گردد (خ/۱۵/۳۱۵)

ماه نو و صرعی و دیودیده (جن زده):

باور عامیانه‌ای است که جن زده از دیدن ماه نو آشفته می‌شود و به حالت جست و خیز درمی‌آید (مصطفی، ۱۳۶۶: ۶۹۰)

از بس که سخن به طعنه گفتند

از شیفته ماه نو نهفتند (ل/۵/۶۴)

یا چو صرعی که ماه نو بیند

برجهد گاه و گاه بنشیند (هف/۵/۳۰۱)

شیفتم چون خری که جو بیند

یا چو صرعی که ماه نو بیند (هف/۲/۱۷۴)

ملک چون جلوه دلخواه نو دید

تو گفتی دیودیده ماه نو دید (خ/۱/۳۹۲)

ماه و اژدها:

در باورهای عامیانه آمده است که ماه به هنگام خسوف به کام اژدهای موهوم فلکی تنین فرو می‌رود. به همین علت در هنگام گرفتن به بام خانه‌ها طشت می‌زده‌اند تا سبب رهایی آن شوند

(مصفی، ۱۳۶۶: ۶۹۳):

بر کردن آن عمل رضا داد

مه را به دهان ازدها داد (ل/۱۳۹/۳)

دید دودی چو ازدهای سیاه

سر برآورده در گرفتن ماه (هف/۳۲۵/۴)

گفت مه را به ازدها دادم

کشتم از اشک خونبها دادم (هف/۱۱۲/۱)

ماه و طشت:

ر.ک به: ماه و ازدها.

تاج زر در میان شیر سیاه

چون به کام دو ازدها یک ماه

مه به آواز طشت رسته ز میخ

نه به طشت تهی به طشت و به تیغ (هف/۱۱۹۷/۱۰ و ۱۱)

ماه و قصب:

عامه اعتقاد دارد نور ماه جامه قصب و توری و کتان را تباه می‌کند:

ز ماهش صد قصب را رخنه یابی

چو ماهش رخنه‌ای بر رخ نیابی (خ/۵۱/۳)

شب چون قصب سیاه پوشید

خورشید قصب ز ماه پوشید

آن شبفته مه حصراری

چون تار قصب شد از نزاری (ل/۱۲۵/۵۶)

لیلی چو قمر به روشنی چست

مجنون چو قصب برابرش سست (ل/۶۹/۲)

مه گرد پرند زرکشیده

پیرایه‌ای از قصب تنیده (ل/۱۷۳/۴)

ماه و مروارید:

در باور عامیانه، مروارید دریا منسوب به ماه است (نظامی، ۱۳۷۲):

(۱۳۱):

ازین سو زهره در گوهر گسستن

وز آن سو مه به مروارید بستن (خ/۱۳۱/۹)

مهتاب در خاصیت، تر است. مرطوب‌ها به مهتاب منسوب است و

جزر و مدّ دریا از اوست:

بدان عارض کزو چشم آب گیرد

ز تری نکته بر مهتاب گیرد (خ/۳۶۸/۵)

بدین تری که دارد طبع مهتاب

نیارد ریختن بر دست من آب (خ/۳۱۶/۹)

مریخ (بهرام)

از رنگ‌ها، سرخ به مریخ منسوب است:

وآنکه مریخ بست پرگارش

گوهر سرخ بود در کارش (هف/۱۴۵/۹)

مریخ به کینه و خشم و جنگاوری معروف است:

زهره دهدش به جام یاری

مریخ کند سلیح‌داری (ل/۳۲/۱)

مریخ به تیغ و زهره با جام

بر راست و چپش گرفته آرام (ل/۳۱/۱۵)

مریخ به کینه گرم تعجیل

تا چشم عدوش را کشد میل (ل/۱۷۳/۹)

مشتری

ر.ک به: برجیس. از روزها، پنجشنبه و از رنگ‌ها صندلی منسوب

به مشتری است:

روز پنجشنبه است روزی خوب

وز سعادت به مشتری منسوب (هف/۲۶۷/۹)

مشتری را ز فرق سر تا پای

درد سر دید و گشت صندل‌سای (هف/۱۱۲/۱۱)

و آنکه بودش ز مشتری مایه

صندلی داشت رنگ و پیرایه (هف/۱۴۵/۸)

مشتری بلندترین ستاره:

ز رفعت داده تاج مشتری را

ربوده زآفتاب انگشتری را (خ/۴۳۹/۱۰)

مشتری‌وار بر سپهر بلند

گور کیوان کند به سم سمند (هف/۲۴/۶)

مشتری، ستاره سعد:

برآمد مشتری منشور در دست

که شاه از بند و شاپور از بلا رست (خ/۵۸/۸)

کای مشتری، ای ستاره سعد

ای در همه وعده صادق‌الوعد (ل/۱۷۸/۱۵)

نتیجه

بررسی باورهای نجومی که در میان اشعار نظامی کم هم نیست، ما را با اعتقادات و تفکرات و طرز زندگی عامه مردم زمان شاعر آشنا می‌کند و نشان از اهمیتی دارد که آنان بر ستارگان و کرات آسمانی قائل بودند و سرنوشت خود را با تقدیر و سرنوشتی که اختران برای آنها رقم زده بودند، همسو می‌دانستند. همچنین نشان می‌دهد که علم نجوم و پیدایش آن، که تا حدی از باورهای مردم شکل گرفته، از قدیم‌الایام مورد توجه بوده است و در پیش‌بینی

وضعیت جوی، وقوع باد و زلزله و کسوف و خسوف و ... همواره از این علم بهره می‌برده‌اند و نیز راهگشای مسافران و گم‌شدگان در شب بوده است.

طی این بررسی دریافته‌ام که شعر نظامی تنها پرداختن به افکار و اندیشه‌های صرف شاعرانه نیست؛ بلکه شعر او آیینۀ اعتقادات، باورها و اندیشه مردمی است که در قرن ششم در شهر گنجه می‌زیسته‌اند؛ شاعر سعی می‌کند ضمن آفرینش کلام ادبی خود، با اشاره به باورهایی که مردم آنها را با عمق جان پذیرا هستند و با آنها زندگی می‌کنند، نوعی هم‌فکری و هم‌حسی با مخاطبان خود برقرار نماید و از آنجایی که بسیاری از این باورها و اعتقادات تا به امروز بر جای مانده‌اند، خواننده امروزی نیز به این هم‌دلی و هم‌فکری دست می‌یابد و با اندیشه او در قالب بیان هنری مأنوس می‌شود و قطعاً یکی از دلایل ماندگاری شعر نظامی همین امر است.

نظامی اطلاعات و آگاهی وسیعی از دانش نجومی داشته و از آن به عنوان ابزاری در آفرینش کلام ادبی و صورت‌های خیال‌انگیز شاعرانه بهره برده است. با تأمل بر تک تک ابیات، می‌توان دریافت که شاعر دو هدف از ارائه دانش نجومی خود دنبال کرده است: اول، هم‌دلی و هم‌زبانی با مردمی که این دانش بین آنان رایج و ملموس بوده است؛ دیگر ابزاری برای زیباآفرینی؛ به طوری که در اغلب ابیات مربوط به باورهای نجومی، شاعر این نقش هنری را به خوبی ایفا کرده است تا بدین ترتیب، علاوه بر اینکه معتقدات روزگار خود، این میراث شفاهی گذشتگان، را به خواننده یادآوری می‌کند، به زیباترین وجه، آنها را در آثار خود مکتوب و جاودانی کند و از این طریق، بیشترین تأثیر را بر دل‌ها گذارد.

پی‌نوشت

* عضو هیئت علمی دانشگاه دریاوردی و علوم دریایی چابهار و دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور تهران.
۱. آیات «وَ بِاللَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» (سوره نحل، آیه ۱۶) و «وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَ الْبَحْرِ...» (سوره انعام، آیه ۹۷).

۲. در قرآن کریم در موضوع ذوالقرنین و رفتن او به ظلمات و چشمه حیوان در سوره کهف، آیه ۸۶ می‌فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَرْبَ السَّمْسِ وَ جَدَّهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ...». خاقانی می‌گوید:

پیش کان چشمه خور در چه ظلمات کنید

نور هر چشم بدان چشمه خور باز دهید (خاقانی شروانی، ۱۳۷۴: ۱۸۴)
۳. یعنی حوض همان گونه که آفتاب را در خود می‌یابد، صورت آن ماه‌رویان را هم یافته و در خود منعکس ساخته است (نظامی، ۱۳۶۳: ۳).

۴. در قرآن کریم، در سوره حجر، آیات ۱۶-۱۸ و سوره ملک، آیه ۵ به این موضوع اشاره شده است. درباره این باور، صادق هدایت می‌گوید: «شیطان که کونه پاهایش [پاشنه پاهایش] را به هم می‌مالد، خناس‌ها روی دوش یکدیگر سوار می‌شوند و می‌روند به آسمان هفتم، ببینند چه خبر است؛ خدا امر می‌کند که یکی از آنها را با تبر بزنند؛ آن وقت همه‌شان می‌ریزند (هدایت، ۲۵۳۶: ۱۲۲).
۵. غفر: منزل پانزدهم ماه است و علامت آن سه ستاره است در یک خط قوسی و در این شعر مراد از «سه قرصه» همین سه ستاره است (دستگردی، ۱۳۷۲: ۶۰۹).

کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه الهی قمشه‌ای.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، ۱۳۷۱، دیوان. به تصحیح علامه قزوینی و دکتر قاسم غنی. با مجموعه تعلیقات علامه قزوینی. چاپ چهارم، تهران: اساطیر.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی، ۱۳۷۴، دیوان. به کوشش ضیاء‌الدین سجادی. چاپ پنجم، تهران: زوآر.
- شکورزاده، ابراهیم، ۱۳۴۶، عقاید و رسوم مردم خراسان: به انضمام پاره‌ای اشعار، لغات، امثال، افسانه‌ها، فال‌ها، دعاها، معماها؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- متین‌دوست، احمد، ۱۳۷۳، «شماره هفت در آثار نظامی». مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی بزرگداشت سده تولد نظامی. به اهتمام منصور ثروت. جلد اول، تبریز: دانشگاه تبریز.
- مصفی، ابوالفضل، ۱۳۶۶، فرهنگ اصطلاحات نجومی. چاپ دوم، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف، ۱۳۶۳، کلیات حکیم نظامی گنجوی. با حواشی و تصحیح و شرح لغات از وحید دستگردی. ۳ جلد، چاپ دوم، تهران: علمی.
- -----، ۱۳۷۲، کلیات حکیم نظامی گنجوی. مطابق نسخه وحید دستگردی، ۲ جلد، تهران: نگاه.
- هدایت، صادق، ۲۵۳۶، زیرنگستان. چاپ دوم، تهران: جاویدان.
- یاحقی، محمدجعفر، ۱۳۷۵، فرهنگ اشارات و اساطیر داستانی. چاپ دوم، تهران: سروش.